

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یک مقدار روایات معونة الظالم را خواندیم. البته این مقداری که ما الان روایات را خواندیم با اینکه تقریباً سعی کردیم تمام باب را بخوانیم، باز آن مقداری نیست که مرحوم شیخ انصاری در اینجا آورده.

بعضی از روایاتی را که شیخ انصاری در اینجا آورده، در کتاب جامع الاحادیث متأسفانه در اینجا نیاورده است. حتی توی باب آینده، باب آینده ولایت از قبیل ظالم است. آنجا هم نیاورده است. ایشان در عرض کردم مجموعاً این یک نکته‌ای است که حالا باید یک جوری، نمی‌دانم راهش هم چه جوری است. یک جوری اینها را باید یک ربطی بینشان داده بشود.

ایشان مرحوم این کتاب، در یک مقداری از این روایات را در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آورده اصلاً. بعضی هایش در همین جایی که ما نحن فیه است. بعضی هایش هم در ابواب امر به معروف و نهی از منکر است. بعضی هایش هم در این باب آینده، تحریم الولایه من قبل الجائر. این یک بحث دیگری است. چون مرحوم شیخ انصاری این بحث را بعنوان در مکاسب محرمه مطرح کردند ما آنجا انشاء الله آن باب چهل را در آنجا می‌خوانیم.

الان فقط می‌خواستم همین مقدار مطرح بکنم که ما متأسفانه نشد باز هم تمام روایاتی را که مرحوم شیخ در این باب آورده، در این مسئله، در این تا اینجایی که خواندیم همه‌اش نیست. بعضی هایش جای دیگر است. که البته یکی از همه مهم‌تر است و آن روایت علی بن یقطین که شترهایش را، معذرت می‌خواهم روایت صفوان جمال که شترهایش را اجاره داده بود به هارون که امام (ع) فرمودند که کار خوبی نیست.

آن را مرحوم شیخ آورده، ایشان هم اینجا هم نیاورده. ایشان باز در امر به معروف و آنجاها آورده است.

به هر حال آن را می‌خوانیم یعنی بحثی می‌کنیم به خاطر بحث‌هایی که ایشان دارند.

مرحوم کراجکی شماره ۲۷، عن رسول الله (ص) انه قال من مشى مع ظالم، فقد اجره؛ البته عرض کردیم ما من مشى مع ظالم فقد

خرج من الاسلام هم داریم، خرج من الايمان هم داریم. الان نشد نگاه بکنیم که در مصادر اهل سنت این معلوم است که از مصادر اهل

سنت است، یا حالا معتبر یا غیر معتبر رسیده.

من مشی ظالم فقد اجر. آن هم جریمه دارد. یعنی ارتکاب جریمه کرده، ارتکاب گناه کرده، جرم مرتکب شده. یعنی اشاره به اینکه همچنان که ظالم جریمه کرده و ارتکاب جرم کرده، کسی هم که با او راه می رود، مرتکب، البته این مشی ظاهرًا مراد این است که صدق عرفی بکند که عون الظالم است. مثلاً تقویت ظالم بشود، دور و برش عده ای را راه بیاندازد، ولو خودش ارتکاب عمل حرامی نکند. همین که با او راه برود این مقدار کافی است.

در کتاب غرر، کتاب غرر از کتاب های خوب نسبتاً معروفی است، چاپ هایی هم شده، لکن احتیاج به یک کار جدید دارد. کتاب غرر مال آمدی از علمای معروف اهل سنت، کلمات امیر المومنین (ع) را به حسب حروف هجایی منظم کرده است. خوب یک مقداری این کتاب غرر از همین نهج البلاغه است و کتابهایی دیگری است. یک مقدار زیادی از مصادرش هم الان دست ما نیست.

البته راجع به امیر المومنین سلام الله علیه اجمالاً من یک صحبت هایی کردم. حالا اگر خداوند توفیق بدهد یک مناسبتی پیش بیاید، راجع به مجموعه کلماتی که از ایشان نقل شده، حالا چه مفردات چه خطبه چه دعا و چه نامه، احتیاج به یک بحث خاصی دارد.

و ما هم ترتیب بحثمان این جوری نیست که مثلاً بگوییم مثلاً نهج البلاغه نقل کرده، سندش مرسل است، این سندش صحیح است. نه ما آمدیم از خود زمان امیر المومنین (ع) شروع کردیم به عکس این که از زمان قرن پنجم و ششم و هفتم شروع بکنیم.

اثبات شد که امیر المومنین سلام الله علیه دارای خطبی بودند و نامه هایی بودند اجمالاً و خیلی از اینها به صورت نوشتاری موجود بوده است. اینها را بحث هایش را مفصل کردیم، فعلاً بحث تا آنجاها نمی کشد و حتی از عبارت ندیم در فهرست تا قرن چهارم، اصلاً عین خط حضرت موجود بوده، غیر از آن جهات. و انصافاً در این قسمت هم خیلی شیعه باید کار بکنند تا این قضایا را روشن بکنند.

علی ای حال شر الناس من یعین عن المظلوم، چون این از ظالم هم بدتر است. حالا ظالم یک مصالحی دارد، این که ندارد، فقط معین. فعلاً الان در جایی نداریم. اما عرض کردم این کتاب اجمالاً عده ای از مصادرش را می شود پیدا کرد. افراد هم توش زیاد است. این طور نیست که بتوانیم همه اش را...

س: استاد فرمودید سنی است ایشان

ج: بله شافعی

در کتاب عامدی صاحب احکام دیگر. در کتاب به ذهنم همان عامدی است مگر عامدی دیگری باشد.

در کتاب مستدرک از کراجکی عن رسول الله (ص) قال، این کراجکی عن رسول الله (ص) قاعدتا از کنز الفوائد باشد. معلوم می شود کتاب ۵۶: ۵۰ قال شر الناس المثلث یا مثلث قیل یا رسول الله (ص) و ما المثلث قال الذی یسعی باخیه الی السلطان؛ البته این در باب نیمه وسعایت و جاسوسی و این برود برادرش را معرفی بکند. فیهلك نفسه و یهلك اخاه و یهلك السلطان؛

س: ۲۲: ۰۶

ج: یکی ما نوشته ابوالفضل کراجکی، نوشته جامع الاخبار.

اینجا نوشته مستدرک از کراجکی. اگر جامع الاخبار باشد ضعیف تر از این است. کراجکی باز کمی بهتر است. و در اختصاص شیخ مفید هم آمده، قال رسول الله (ص) الا ان فیہ الرجل یسعی باخیه الی امامه فیقتله و یهلك نفسه و اخاه و امامه؛ علی ای حال این نشان می دهد که ریشه ای در میان اهل سنت داشته، الان نمی دانم در مصادرشان موجود است یا نه.

ثواب الاعمال بالاسناد المتقدم فی باب تأکد استحباب عیادة المریض المسلم دون غیره للرجال؛ عرض کردیم این یک نحوه ای است در به اصطلاح استخراج حدیث، این را مرحوم صاحب وسائل انجام داد. در این کتاب هم دنبال همان رفته. روشی که در این کتاب گرفته دنبال همان رفته است.

یک حدیث گاهی مطول است، مفصل است، پنج صفحه، شش صفحه، هفت صفحه، موضوعات متفرقه. فرض کنید در اولین جایی که می آید، فرض کنید در اول کتاب طهارت مثلا، یک قطعه از آن حدیث را آوردند. بعد صاحب وسائل خب می خواهد این فرض کنید مثلا بیست قطعه است، باید بیست جا بیاید دیگر، بیست باب بیاید. در یک جایی اولین باری که می آورد سند را می آورد، بقیه را ارجاع به آنجا بدهد. می گوید مثلا شیخ صدوق باسناده تقدم به کتاب طهارت باب فلان. اینجوری.

شاید حالا خیلی ایشان این راه را گرفته است. ایشان نوشته ثواب الاعمال باسناده المتقدم باب ۶. خب به نظر ما به اینجا مقدم استحباب عیادة المریض المسلم دون غیره للرجال من ابواب ما یتعلق، خب به جای اینجا سند را می آورد بهتر بود. حالا دو سطر نوشته، خب همان سند را می آورد حالا یا با اجمال بهتر بود. باسناده تقدم فی باب فلان. سند را هم می آورد بعد می گفت فی حدیث، بعد الحدیث، یعنی قبل و بعد دارد. یا امروزی سه تا نقطه قبل می گذارد سه تا نقطه بعد می گذارند که این حدیث قبل و بعد دارد. این به نظر من بهتر بود. خب حدیث از کتب اهل سنت است و وضع خیلی ناجوری هم دارد. یعنی خیلی ناجور نه مثل بقیه اش است.

عن ابی هریره و عبدالله بن عباس قالاً خطبنا رسول الله (ص) قبل وفاته و هی آخر خطبة خطبها بالمدينة؛ راجع به این حالا این متن بالخصوص، اما راجع به این خطبه هست. بله یک خطبه دیگر هم هست به عنوان خطب رسول الله (ص) کان قبل شهر رمضان فی شهر شعبان و ان الشعبان قد اقبل علیکم؛ آن خطبه را تا آن جایی که من نگاه کردم، اسانید متعددی پیش ما، یعنی مصادر متعدد دارد، اما نزد اهل سنت آن را ندیدم آن خطبه شعبانیه.

و من تولى خصومة ظالم او اعانه عليها نزل به ملك الموت بالبشرى بلعنة الله؛ این بالبشرى بلعنة الله به اصطلاح چون تحکم است سخریه و مسخره کردند. ذوق انک انت العزيز الحكيم؛ مثل آن.

و نار جهنم خالدا فیها و بئس المصیر؛ این نار جهنم و خالدا فیها، نشان می دهد که این عون ظالم جزو کبائری است که موجب خلود در نار هم هست. این البته این انشاء الله خواهد آمد، این معارض دارد. لکن چون آن سند ضعیف است معارضش هم ضعیف است.

شماره ۳۷ نگاه بکنید از همین شماره، تفسیر العیاشی العثمان بن عیسی عن رجل عن ابی عبدالله، این معارض هم ضعیف است. قال ولا ترک من الذین ظلموا فتمسکم النار؛ اینجا این طوری دارد؛ فتمسکم النار. قال اما انه لم يجعلها خلودا و لکن تمسکم النار فلا ترکنوا. این روایت می خواهد بگوید که عون ظالم جزو کبائر هست، اما خلود نمی آورد. روشن شد؟

اما این روایتی را که از این طریق سنی نقل کرده، بالبشرى بلعنة الله و نار جهنم خالدا فیها؛ البته انصافش، شاید مثلا شاهد قرآنی با آن فتمسکم، اما آن فتمسکم نمی خواهد بگوید این هست بعد از بین می رود و منقطع می شود. فکر نمی کنم.

علی ای حال این هم راجع به آن.

این که معونة الظالم جزو کبائر است، این مسلم است. انما الکلام در این دو تا روایت، آیا موجب خلود هست یا نه؟

و من خلف لسلطان جائر فی حاجة کان قرینه فی النار و من دل سلطانا علی الجور قرن مع هامان و کان هو و السلطان من اشد اهل النار عذابا؛ این یک مقداری زیادی اش تجسم اعمال و اینها ناظر به عرض کردم یک سنخ ملاکات و یک سنخ آثار. من کرارا عرض کردم چه در روایات ما چه در آیات قرآن کریم، به اصطلاح این مجموعه، حتی روایات، به اصطلاح امروز تعبیر قانونی توش هست، اما تعابیر زیادی هست که اصطلاح امروز تعابیر قانونی نیست. مثلا می گوید اگر این کار را کردی، این اثر را دارد و آثاری که ذکر شده یا دنیوی است که ما اسمش را گذاشتیم به اصطلاح ترتب دنیوی. و یا مال برزخ است که اسمش را تمثل برزخی گذاشتیم. یا در آخرت است که اسمش را

تحقق اخروی گذاشتیم. یک مقدارش هم مال ملاکات و اینهاست. یعنی آثار نیست، ملاکاتی. مثلاً کان قرینه فی النار، من خف لسلطان الجائر فی حاجة کان قرینه فی النار؛ این کان قرینه فی النار مال تحقق اخروی اش است.

و من دل سلطان علی الجور قرن مع هامان؛ این هم در عالم، ممکن است در عالم برزخ هم باشد. لکن کان هو و سلطان من اشد اهل النار عذابا مال اخروی است.

و الی آخره. حالا دیگر آقایان خودشان مراجعه بکنند.

و من علق سوطا بین یدی سلطان؛ تازیانه ای، مثل این جلادها، بایستد در مقابل سلطان که گفت این را بزن او را بزن، بزند، جعله الله حیه، همان تازیانه این باطنش این طور است، یک ماری می شود که طولها ستون الف ذراع؛ ذراع عادتاً نیم متر است. از نیم متر یک چیزی کمتر. یعنی سی هزار متر، یعنی سی کیلومتر، این تازیانه ای که دستش هست، در عالم تمثیل برزخی یا تحقق اخروی تبدیل می شود به یک ماری که سی کیلومتر طولش است تقریباً حالا یک چیزی کمتر یا بیشتر.

فتسلط علیه فی نار جهنم، البته این معلوم می شود مال تحقق اخروی است.

خالد ا فیها مخلدا؛ البته این اصل این مطلب که یک تمثیل هایی هست، و تحقق هایی هست، درست است. اما حالا این حتما هفتاد هزار، شصت هزار ذراع است، این نه. انشاء الله عرض می کنیم یک حدیث دیگری است متأسفانه آن هم همین طور است. احتمالاً سنی ها آن جورش کردند. به نام مناهی النبی. این به شماره ۳۲ در این کتاب جامع الاحادیث آمده. به نظر من یکی باشد. اینها کسی که جعل کرده یکی بوده است. یعنی برداشته یک روایت ضعیف و مرتکب را با همدیگر چسبانده. در آنجا دارد علی و من علق سوطا بین یدی سلطان جائز؛ اگر تازیانه ای را با خودش همراه بدارد، جعل الله ذلک السوط یوم القیامه ثعبان من نار؛ اینجا داشت حیه، آنجا دارد که یک افعی اژدها. ثعبان به معنای مطلق نار هم هست، مار هم هست، به معنای مار بزرگ حالا شبیه مثلاً اژدها یا افعی. بیشتر به افعی می زنند. ثعبان من نار طوله سبعون ذراعا. این طوله سبعون ذراعا، آنجا داشت ستون الف، به نظرم این که جعل کرده خیلی حساب دستش نبوده است. یسلطه الله علیه فی نار جهنم، آنوقت اینجا دارد که در آن روایت اگر دقت کردید، اضافه بر اینکه آن به اصطلاح یسلط علیه، بله، دارد که فتسلط علیه فی نار جهنم خالد ا فیها مخلدا؛ احتمال دارد که آن روایت این روایت دوم که مناهی النبی است، شاید خلود قائل نبوده. خوب دقت کنید اینها از ظرافت هایی است که در متن هست.

چرا در یک متنی یک ذیل می آید یکی نمی آید نکته اش این است. چون در آن روایت دوم مناهی النبی (ص)، آیه مبارکه (ولا ترکونوا الذین ظلموا فتمسکم النار) آمده است. شاید مثلاً از تمسکم خلود نفهمیده. اما در آن روایت قبلی که یک مقدار سندش ضعیف است خلود هست.

حدیث شماره ۳۱، آن ۳۰ بود، ۳۱ مرحوم کلینی نقل کرده و شیخ طوسی هم از مرحوم کلینی علی بن محمد بن بندار. اینها از سادات محترمی بودند در قم از مشایخ هستند. این پدر محمد بن علی ماجیلویه است که در کتاب صدوق زیاد نقل می کند. پدر و پسر هستند. مرحوم کلینی از پدر نقل می کند، صدوق از پسر. محمد بن علی بن محمد بن بندار. آن وقت راجع به ایشان و این بندار چیست و آن یکی چیست و ماجیلویه چیست خیلی احتیاج به بحث دارد که ماها هم خود من هم تا مدتی تصور می کردم یک اشتباهی بزرگی واقع شده. الان هم در کتب رجالی همین طور است مثل معجم و اینها. چون ظاهر مرحوم نجاشی این است که محمد بن علی بن ماجیلویه از جدش نقل می کند این ماجیلویه. لکن صدوق کرارا نوشته محمد بن علی بن ماجیلویه عن عمه. این برای ما واقعا یک شبهه ای بود. حالا حل این شبهه و بحث هایش خیلی طولانی می شود، جایش اینجا نیست. چطور نجاشی می گوید جد شیخ، مرحوم شیخ صدوق که شاگرد ایشان است می گوید عمه. اصلاً چه جور جد آدم با عمو یکی در بیاید؟ یا بگوییم صدوق اشتباه کرده، چون صدوق هر جا آورده عن عمه نقل کرده است. دیگر حالا این احتیاج به صحبت دارد. اجمالاً این بیت، بیت ماجیلویه بندار بیت معروفی هستند. از طرفی هم ایشان داماد برقی بوده، خواهر برقی پسر را گرفته. ارتباطی هم با آن خاندان دارند.

اما من حیث المجموع احساس ما این است که با همین خط غلو و اینها بی ربط نبوده است.

عن ابراهیم بن اسحاق، این نهانندی است، متهم به خط غلو است و تضعیف شده است. عن عبدالله بن حماد، بد نیست، توثیق صریح ندارد اما بد نیست. عن علی بن ابی حمزه، مضمونش بد نیست حالا به هر حال به غلو هم نسبت داده شده اما اجمالاً بد نیست. آن وقت این همان قصه معروفی است که خیلی وقتها هم اهل منبر می گویند که یکی از بنی امیه بود و در دیوان بنی امیه، بعد توبه کرد و حضرت صادق (ع) هم فرمودند که من شرط می کنم یعنی آن اموالش را بدهد من تضمین می کنم بهشت را. که دارد که بعد مریض شد این آقا و اموالش را داد و حتی نفقه اش را هم ما برایش می فرستادیم. و دخلت علیه یوما وهو فی السوق؛ سوق نخوانیم، سوق حالت احتضار می گویند. یعنی تساق نفسه الی الله، سوق داده می شود. وهو فی السوق، سوق در لغت عرب به معنای حالت احتضار.

قال ففتح عينيه ثم قال لي يا علي، مراد از علي، علي بن ابي حمزه. وفي له و الله صاحبك قال ثم مات؛ اين گفت كه صاحب مراد حضرت صادق (ع)، در حالت احتضار گفت كه اين دوست تو، رفيق تو، وفا كرد آن مطلب را.

فتوليننا امره فخرجت حتى دخلت علي ابي عبد الله عليه السلام فلما نظر الي؛ البته فخرجت حتى دخلت، يك مدتي امام صادق (ع) در كوفه بودند اجمالا. مثلاً يك هفته ده روز، يك مدتي بودند. ممكن است دخلت و خرجت در كوفه اتفاق افتاده است. چون يكي دوبار ايشان را از مدينه منصور مي آورد تا همين به اصطلاح حيره و تا آن هاشميه. عرض كردم ابو العباس سفاح وقتي كه به قول خودش خليفه شد، به او گفتند آقا اين اهل كوفه اهل وفا نيستند، اينها با امير المومنين (ع) و با سيد الشهداء (ع) اين كارها را كردند، صلاح نيست شما باشيد. لذا ايشان مدينه هاشميه را بنا كرد رفت آنجا كه هست به اصطلاح ما از شر كوفي ها راحت بشويم. بعد هم به مأمون گفتند مگر كافي نيست، نزديك است، هاشميه الان هم هست، لذا ايشان بغداد را بنا كرد. بين بغداد و كوفه حدود به اصطلاح سي فرسخ است كه ديگر از كوفه دورتر باشد.

علي اي حال فخرجت حتى دخلت ابي عبد الله عليه السلام، احتمال دارد كه اين وقتي است كه حضرت يك چند روزي در كوفه بودند. طولاني نبودند. احضاري بوده كه ايشان را از مدينه احضار كردند. احتمال هم دارد كه براي عمره يا حج رفته مدينه، دخلت علي عبد الله. فما نظر الي قال يا علي و فينا و الله لصاحبك؛ حضرت صادق (ع) هم فرمودند بله.

خب روايت خوبي است. اين روايت نشان مي دهد كه اگر انسان بخواهد توبه حقيقي بكند اموالي را هم كه از آنها گرفته، آنها بايد برگردانند به صاحبش.

شماره ۳۲، بقيه اش را نمي خوانيم چون خيلي يعني بايد ديگر خارج بشويم از بحث.

كراهة الصلاة؛ اين اسناد

س: علي بن ابي حمزه مشكل ندارد؟

ج: چرا خب علي بن ابي حمزه تضعيف شده اما خب در اينجا مخصوصا عبد الله بن حماد كان من شيوخ اصحابنا. اجمالا بد نيست.

چرا سند مشكل دارد، چرا.

در شماره ۳۲، باز همان مشکل، بالاسناد المتقدم در باب فلان. بنویسند عن صدوق باسناده در حدیث مناهی النبی (ص)، اسمش را بگذارد. فی حدیث مناهی النبی (ص) ونهی عن المدح و قال احتوا؛ این را خواندیم ما اگر یاد مبارکتان باشد. و گفتیم که مرحوم شیخ انصاری هم در ذیل مدح من لا یتحق المدح تمسک به آیه و لا ترکوا کرده. آقای خویی هم اشکال کردند که آیه لا ترکوا دلالت بر مدح نمی‌کند.

آنجا هم عرض کردیم احتمالا سرش این است که در این روایت واحده لا ترکوا آمده است. مدح هم آمده است. لا ترکوا هم آمده. البته شیخ نوشته، این را ما گفتیم. حالا شیخ قدس الله نفسه متعرض نشده است.

حدیث شماره ۳۳، محمد بن یحیی عن احمد بن محمد؛ محمد بن یحیی که استاد ایشان است. احمد بن محمد هم اشعری است، از اجلاست. عن حسین بن سعید، که ایشان هم دیگر جلالت شأنش فوق العاده است. عن نصر بن سويد عن عن محمد بن هشام؛ توی ذهنم این بد نیست، اما الان حالش خیلی ظاهر نیست.

عمن اخبره؛ علی ای حال آخرش مرسل شد با تمام مشاکلش. علی ای حال یک قصه‌ای است، قال ان قوما ممن امن بموسی علیه السلام قالوا، یک شرحی داده قصه حضرت موسی (ع) و آنجا البته در کتاب محمد بن هاشم آمده به جای محمد بن هشام در بحار یعنی از کتاب حسین بن سعید.

به هر حال من سابقا عرض کردم در نوشتن خط کوفی که روایات بوده یا خط نبتی می‌شود. سه چهار اسم اختلاف می‌شده است. یعنی چون الف نمی‌گذاشتند، هشتم می‌نوشتند. نقطه هم نداشت. ممکن بود هشتم خوانده بشود، ممکن بود هشام خوانده بشود، ممکن بود هاشم خوانده بشود. غرض همین هشتم خوانده بشود، هشتم هم داریم، هشتم خوانده بشود. وقتی الف نداشته و نقطه هم نگذاشتند خیلی احتمالات بود، خیلی ابهام بود. این اسم چند جور تا حالا خوانده شده. ما این اسم را مشکل داریم. هشام، هاشم، هشتم، هشیم، چند جور تا حالا اختلاف هم هست. سر اختلافش این است.

در کتاب کشف الغمه نقل می‌کند قال ابن حمدون کتب المنصور الی جعفر بن محمد علیه السلام؛ طبعا مرسل است. خیلی عبارتش لطیف است که منصور گفت لم لا تغشانا کما یغشانا؛ چرا نمی‌آیی بر ما، اینجا به معنای پیش ما نمی‌آیی، وارد بر ما نمی‌شود، غشی القوم، یعنی در ضمن آنها. مثلا در گعده‌های ما به اصطلاح در گعده‌های ما حاضر نمی‌شوی. لا تغشوا.

بعد حضرت فرمود لیس لنا ما نخافک من اجلک؛ ما چیزی نداریم که از تو بترسیم، چیزی هم در تو نیست که اخذ و رد بکند. نه رغبتی در تو هست نه رحمتی، هیچ کدام. بعد نوشته فکتب الیه تصحبنا لتصحنا؛ نمی دانم واقعا منصور این قدر ادبیت داشته! مصابحت با ما و همراهی با ما به خاطر اینکه نصیحت بکنی، وعظ بکنید. فاجابه علیه السلام من اراد الدنيا لا ينصحک؛ آن که دنبال دنیا است که نصیحت نمی خواهد. و من اراد الاخره لا یصحبک؛ آن هم که دنبال آخرت است. قشنگ است به هر حال سند ندارد؛ حالا اگر هم جعل کردند قشنگ جعل کردند. به هر حال این هم راجع به این.

روایت شماره ۳۵ محمد بن یحیی که الان عرض کردیم از اجلاء طایفه است و از بزرگان طایفه است. عن محمد بن احمد. ایشان از محمد بن احمد نقل کرده که صاحب کتاب نوادر الحکمه است. عرض کردم کتاب نوادر در اختیار کافی بوده، و نسخه معروفی هم که در اختیار ایشان بوده، همان نسخه ای بوده که از به اصطلاح از طریق استادش محمد بن یحیی نقل کرده. راه دیگر هم دارد لکن این طریقتش مشهورتر است.

محمد بن یحیی عن محمد بن احمد عن احمد بن الحسين؛ البته در بعضی از نسخ احمد بن الحسن آمده. احتمال دارد به هر حال اما احمد بن الحسن باشد. چون ایشان از احمد بن الحسن هم نقل می کند. مرحوم صاحب نوادر الحکمه، اگر بود احمد بن الحسن، این دیگر می خورد به ابن فضال پسر. ابن فضال پسر احمد بن الحسن، این به اصطلاح پسر ابن فضال است. عرض کردیم عادتاً وقتی می گویم ابن فضال پسر، ذهن منصرف می شود به علی. کوچک ترین پسر ایشان هم بوده است. سه تا پسر دارد، سه تا پسری که در روایات ما نقش دارند. ممکن است پسرهایش بیشتر باشند. محمد و احمد و علی. علی بیش از بقیه تألیفات دارد. اصلاً وقتی ابن فضال پسر گفته می شود مراد علی است.

حالا اما ایشان صاحب نوادر، از احمد بن الحسن نقل می کند. که نکات لطیفی دارد. حالا من یک نکته اش را می گویم. چون اینجا بحث نشده برای ما هنوز ابهام آور است که یعنی هنوز ابهام دارد، توانستیم حلش بکنیم، آیا احمد بن الحسن به قم آمده؛ چون ایشان هم مسلم کوفی هستند. ابن فضال ها مسلم کوفی هستند. پدر و پسر کوفی هستند. آیا ابن فضال پسر ابن فضال احمد به قم آمده و مرحوم صاحب نوادر الحکمه از او نقل کرده یا صاحب نوادر الحکمه به کوفه رفته و از او نقل کرده است؟

لذا این یک آثاری دارد، حالا نمی خواهم وارد این آثارش بشوم. چون این بحث مطرح نشده من اقلاً مطرح می کنم که آقایان اگر خواستند رویش فکر بکنند این روشن بشود. چون ما طبق آن که ما تا حالا به آن رسیدیم، چون ندیدم کسی نوشته باشد، از مذاهب فاسده شیعه،

مثل زیدیه و کیسانیه و واقفیه و فطحیه و همین ها، شش امامی و چهار امامی و هفت امامی و اینها، از این مذاهب فاسده آن که ما تا حالا فهمیدیم فقط غلات درقم بودند. زیدی ها و فطحی ها و واقفی ها و نمی دانیم کیسانی ها اگر قائل باشیم، چهار امامی و شش امامی و هفت امامی و ده امامی و اینها، ما سراغ نداریم درقم آمده باشند. از واقفیه سراغ نداریم، از زیدیه سراغ نداریم، از فطحیه، این سه مذهب نسبتا مهم هستند، مخصوصا فطحیه. سراغ نداریم الان من خود من عرض می کنم اینها قم آمدند. شواهد نشان می دهد قم آمدند.

بله ما غلو درقم داریم. خود سهل بن زیاد، گفت شهد علیه ابو جعفر یعنی احمد اشعری بالكذب و الغلو و اخرجه من قم؛ خود چیز را داریم، خود غلات را، غیر از یک دانه هم داریم. اما الان راجع به مثلا فطحی ها نداریم.

علی ای حال اگر نسخه احمد بن الحسن باشد، اگر این کافی جدید که ۱۵ - ۱۶ نسخه با آن تطبیق کردند، ببینید چند نسخه احمد حسین است چند نسخه حسن است. اما احتمال اینکه احمد بن الحسین هم باشد قوی است، ضعیف نیست. حالا من نمی دانم نسخ کافی اگر آقایان دارند در کامپیوتر نگاه کنند. حسین هم قوی است. آن وقت احمد بن الحسین، خوب دقت بکنید، عند الاطلاق منصرف است به پسر حسین بن سعید. و عرض شد کرارا مرحوم حسین بن سعید اهواز بودند. اواخر عمر آمدند قم. لذا پسر ایشان درقم بوده و مشایخ قم از او نقل کردند. و عرض کردیم ایشان متهم است به مذاهب فاسده. که ما احتمال دادیم ایشان با غلات رابطه داشته. احتمال قوی این است. و احتمال دارد که مثلا با بعضی از غلاتی که شاید جنبه های سیاسی داشتند رابطه داشته است.

س: این احمد بن محمد بیشتر از طریق علی نقل نمی کند؟ ابن فضال. احمد بن محمد از طریق برادرشان بیشتر نقل نمی کنند؟

ج: خب الان چه فهمیدید. علی از طریق احمد نقل می کند نه احمد از طریق علی. چون احمد بزرگ تر بود. علی می گوید من کوچک بودم شنیدم از پدرم دو مرتبه این کتاب های پدرم را برای دو برادرم خواندم. محمد و علی. و لذا غالبا این طور است: علی عن اخویه عن ایبه. احمد مستقیم ندارد.

س: آنجا این نسخه وسائل فقط حسن دارد

ج: کافی چه دارد؟

نه یک کافی هست که

س: نسخه کافی دار الحدیث گفته حسین. فقط از وسائل نقل کرده که حسن دارد.

ج: همه نسخ کافی حسین است؟

س: بله

ج: اگر همه، چون ۱۵ - ۱۶ نسخه را مقابله کردند. اگر همه اش این است پس این احمد بن حسین سعید است. او نیست، احمد بن حسن فضال نیست. چون احمد بن الحسین در این طبقه منصرف است به احمد بن حسین بن سعید.

مرد ملایی هم بوده، خیلی عجیب است در شرح حالش نوشتند از جمیع مشایخ پدرش نقل کرده الا یک نفر. احتمال می دهم شاید کوچک بوده، مرحوم پدرش ایشان را پیش مشایخ برده، مثلاً یک ساله بوده اجازه گرفته. و الا عادتاً این طور نیست؛ چون مثلاً فرض کنید حسین بن سعید مشایخ را در اول جوانی، بتواند از آنها نقل بکند عجیب است. خیلی مرد پر اطلاعی است اما به خاطر همین مذاهب فاسده، روایاتش متروک است.

س: مذاهب فاسده اش غلو است؟

ج: ظاهراً این طور است.

س: بعد همان غلوی که می گویند مثلاً زمان فرق می کند معنایش یا نه غلو

ج: احتمال دارد توش همین سیاسی و احتمال دارد مثلاً حالا من یک وقتی دیدم. حالا بعد نگاه کردم پیدا نکردم. احتمال می دهم با حسین بن حمدان حزینی مثلاً یا با آن چیزها به اصطلاح نصیری های شام که به اصطلاح علوی می گویند، شاید با آنها هم رابطه داشته. آن وقت این زمان می خورد به یک جور دیگر غلو. الان به غلو سیاسی توضیحش یک وقت دیگر انشاء الله.

آن وقت اگر این باشد عن ایبه یعنی حسین بن سعید. به ذهن من هم باید احمد بن الحسین باشد.

س: شیخ طوسی هم از همان احمد بن الحسین نقل می کند

ج: بله، شیخ هم آورده است. شیخ مستقیم از کتاب محمد بن احمد آورده است.

عن ایبه عن عثمان بن عیسی؛ روشن شد پس اگر حسن بود ایبه می شود ابن فضال. حسین بود ایبه می شود حسین بن سعید. غرض اینها را فرق بگذارید.

عن مهران بن محمد؛ البته حالا اینجا ابن ابی نصر دارد. در یک نسخه شیخ، اینجا نسخ کتاب محمد بن احمد مختلف است. این کمی اختلاف نسخه دارد.

علی ای حال خود احمد بن الحسین را می شود آدم اطمینان بکننده لحاظ علمی و به لحاظ میراث، مرد فوق العاده ای بوده، پدر به او اعتنا کرده، بعد به نظر من از نظر عملی و سلوک خارجی اش کارش مشکل شده.

قال قال سمعت يقول؛ اگر ابی بصیر باشد بد نیست. مهران بن محمد بن ابی نصر سکونی به نظرم داریم. به هر حال این نسخه باز اینجایش خرابی دارد.

قال سمعته يقول ما من جبار الا و معه مومن يدفع الله به عن المومنين و هو اقلهم حظا في الآخرة؛ ضمیر هو را ایشان می گوید یعنی اقل المومنین، یعنی کسی که لصحبة الجبار، چون همراهی با او بوده، باز با اینکه خدمت کرده به مسلمانان باز حظش کمتر است. این روایت بیشتر می خورد به ولایت من قبل جائز در باب آینده. حالا انشاء الله آنجا متعرض می شویم.

عدة من اصحابنا مرحوم کلینی عن سهل بن زیاد رفعه عن ابی عبد الله. اگر رفع هم نمی کرد مشکل بود کار، دیگر رفع هم کرده. فی قول الله و لا تتركوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار قال هو الرجل يأتي السلطان؛ این ترکنوا مراد این نیست جزو اعوان ظلمه بشود. همین که برود پیش سلطان منتظر بشود یک پولی به او بدهد، یک کیسه ای به او بدهد به قول ایشان؛ فیحب بقاءه الی ان یدخل یده الی کیسه فیعطیه؛ همین مقدار هم این رکون است.

پس رکون که خب ظاهرا که آقای خویی استدلال کردند به معونة می خورد. اینها معلوم می شود جزو مصادیق است. رکون قرار داده شده است.

حدیث شماره ۳۷ هم مشکل الان سندی دارد. بد نیست، اما استدلال به آن مشکل است.

حدیث شماره ۳۸ تحف العقول نقل کرده؛ در ضمن وصیة امیر المومنین (ع) لکمیل. جمله ای از این وصایا در این کتاب نهج البلاغه هم آمده. جمله ای هم معلوم می شود مرحوم نهج البلاغه حذف کرده است.

علی ای حال یا کمیل لا تطرق ابواب الظالمین للاختلاط بهم و الاکتساب معهم وایاک ان تعظمهم و ان تشهد فی مجالسهم بما یسخط الله علیک؛ شهادت های دروغ بگویی. و ان اضطرت الی حضورهم، حالا اگر مجبور شدی، فداوم ذکر الله، همین جور زیر لب مشغول

ذکر الهی، و التوکل علیه و استعذ بالله من شرورهم و اطرق عنهم و انکر بقلبک فعلهم، یا وطلب، شاید طلب ۳۵:۰۵ و اجهر بتعظیم الله تسمعهم، سعی کنید همین جور سبحان الله که می گویی به گوشش هم برسد، فانک بها توید، با این کار تأیید می شوی؛ و تکفی شرهم

س: و اطرق یعنی چه؟

ج: طرق یعنی وارد شدن در زدن. طرق الباب

س: اطرق نمی تواند باشد که یعنی ۳۵:۳۰

ج: نه اطرق که بعید است.

س: که سرش را پایین بیاندازد جلوییش را نگاه

ج: و اطرق عنهم، چرا احتمال دارد، دومی اش چرا و انکر

س: چون آن فتح باب عنهم معنی ندارد

ج: عنهم دارد با کلمه عنهم

آنجا لا تطرق ابواب الظالمین داخل، این دومی چون عنهم دارد، عنهمش را دقت نکردم.

آن وقت در کتاب بشارة المصطفی مال مرحوم طبری، ایشان یک سندی دارد برای همین حدیث طولانی که خیلی وضعش ناجور است.

آن وقت آن در آنجا دارد. معلوم می شود قصد کتاب به اصطلاح کمیل این بوده، یعنی کتاب تحف العقول این بوده است.

آن وقت تقدم و یأتی هم دارد. روایت های فراوانی دارد. انصافا زیاد است و دیگر انشاء الله احتیاج نیست. ما عرض کردیم فقط یک

روایتش را متعرض می شویم آخر وقت که آن هم به مناسبت اینکه انسان آیا می تواند کمک ظلمه بکند در غیر مسئله ظلم. آن وقت روایت

صفوان جمال را ایشان آورده است. عرض کردم متأسفانه روایت صفوان جمال را مرحوم صاحب جامع الاحادیث اینجا نیاورده. اما وسائل

اینجا آورده است. اگر آقایان وسائل داشتند جلد دوازده چاپ قدیم، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۲، مرحوم صاحب وسائل اینجا آورده

است.

و خوب بود، من تعجب می کنم چرا آقای... البته ایشان بعد تقدم دارد که تقدم باب فلان، اشاره دارد به آن، اما متن روایت را کامل

نیاورده است. در باب امر به معروف و جهاد نفس آنجا آورده است.

این روایت به حسب این به اصطلاح نصی که بین ما موجود است الان، منحصر در کتاب کشی آمده است. مرحوم کشی این حدیث را نقل کرده عن حمدویه. عرض کردیم حمدویه بن نصیر کشی، از مشایخ کش و سمرقند است. در حقیقت من گفتم چند بار از مشایخ قم و خراسان و تا کش و سمرقند ما اطلاع درستی نداریم. اطلاعات ما خیلی کم است.

لکن راجع به حمدویه مرحوم شیخ گفته که ثقة ۴۲: ۳۷ فی زمانه. خیلی مدحش کرده است. احتمال می دهم از کشی گرفته، احتمال می دهم. فکر نمی کنم شیخ خودش اطلاعات خاصی داشته است. چون این کشی هم که به ما رسیده ناقص است. احتمال می دهم شاید در نسخه اصل توثیق این افراد بوده است. احتمال می دهم.

علی ای حال فعلا حمدویه را قبول می کنیم. ایشان هم محمد بن اسماعیل رازی. این شخص معروف است به محمد بن اسماعیل برمکی یا صاحب سومعه. ایشان قم آمده و البته مرحوم نجاشی می گوید کان ثقة مستقیما؛ لکن ابن غضائری که تضعیفش کرده است. یک جوری است به هر حال احساس می کنیم که خیلی جور جور نیست. و محمد بن ابی عبدالله یا محمد بن جعفر زیاد از او نقل کرده است. البته من احتمال می دهم این محمد بن جعفر، محمد بن ابی عبدالله اسدی نباشد. احتمال می دهم این محمد بن جعفر ابن بته باشد. از مشایخ معروف قم.

علی ای حال فعلا در کلمات اصحاب که ایشان محمد بن جعفر اسدی است. عرض کردیم محمد بن جعفر اسدی از بزرگان و اجلای اصحاب است. ایشان تصادفا عرب هم است. عرب سلیم به قول نجاشی. از بنی اسد است. ایشان در زمان نائب دوم یا سوم می آید به ری برای نشر دعوت. از بزرگان است و تقریبا حالت تستر زندگی می کرد. چون رابطه با وکیل امام (ع) مستقیم داشت و نقش دارد به هر حال محمد بن جعفر اسدی، همین حدیث زیارت جامعه معروف را ایشان نقل می کند. زیارت جامعه ایشان دارد سندش را.

اما من احتمال می دهم اگر کلینی از محمد بن جعفر عن برمکی نقل بکند، آن از مشایخ قم به نام محمد بن جعفر معروف به ابن بته است. چند بار عرض کردیم در میان اهل سنت هم این اسم هست، لکن آن ابن بته خواندیم. بته یعنی مرغابی. این یکی که در قم بوده، از شیعه بوده، ابن بته خواندند. نمی دانیم حالا چرا تمیز بین دو تا به بته و بته گذاشتند. اصلا من احتمال می دهم این ایرانی شاید بوته بوده که بته تعبیر شده احتمالا. و الا بته فارسی نیست. حتما اسم فارسی است دیگر حالا چه بوده که بعد تبدیل به بته شده در عربی من الان در ذهنم نیست.

علی ای حال کیف ما کان محمد بن اسماعیل اجمالا بد نیست. از حسن بن فضال، ابن فضال پدر نقل می کند. ما در کتب اربعه احادیث ایشان را کم داریم. برمکی را کم داریم. ایشان از صفوان بن مهران جمال. لذا اگر ما باشیم و ظاهر عبارت نجاشی حدیث صحیح است. خواستم این را عرض کنم. صحیح به معنای معتبر، چون ابن فضال پدر فطحی است. پس این حدیث موثق است.

آن وقت آن قصه را نقل می کند که حضرت می فرماید این همه کار خوب است، چرا شترها را می دهی به این؟ ایشان می گوید من به ایشان کار ندارم، من خودم اصلاً انجام نمی دهم، به اصطلاح ما شرکت حمل و نقل داشته. امروزی می گویند شرکت حمل و نقل. مثلاً شتر داشته، با آنها افراد را می فرستاده برای هارون؛ چون شرکت بزرگی داشته هارون از او شتر اجاره می کرده است برای رفتن تا اعمال حج و اینها. حضرت می فرمایند نه همین مقدار که علاقه داری هارون برگردان اجرت تو را بدهد، همین مقدار مثلاً با او شریک هستید.

این روایت البته به حسب ظاهر خوب است سندش قابل اعتماد است؛ لکن و این هم تمسک شده که در غیر اعانه بر ظلم هم باز هم حرام است. چون این شتر کرایه دادن که ظلم نیست.

لکن انصافاً این هم مشکل است. چون ظاهراً این روایت نشان می دهد که درست است اعانه بر ظلم نیست، اما همین بقاء ظالم، حب بقاء ظالم هم کار مشکلی است. البته این که در روایت آمده است. من احتمال می دهم که شاید این منشأ بوده جزو اعوان ظلمه حساب بشود. زمان ما هم هست مثلاً. فرض کنید یک دستگاه سلطنتی با یک انتشاراتی رابطه دارد. کتاب ها را آن چاپ می کند برای دستگاه. یک دستگاه سلطنتی فرض کنید برای مثلاً یک پادشاهی که یک جایی هست، برای مسائل سیر و سیاحت و اینها از یک شرکت معین اجاره می کند. رسمش است و متعارف است. شاید این ناظر به همان اعوان ظلمه باشد. البته امام (ع) در این روایت دارد که تحب بقاء هم، اما شاید غیر از حب بقاء آن نکته باشد.

پس بحث را ما خلاصه می کنیم. در اینجا دو عنوان مسلم حرام است بلکه جزو کبائر هم هستند. تصریح هم شده به کبیره بودن غیر از این آیه مبارکه هست، یکی اعانه ظالم، یکی عون ظالم بودن. می ماند کارهای مثلاً ساختمانی، کارهایی که اصلاً ربطی به عون ندارد، اعانه ندارد، فقط برای ظالم انجام، کاری هم ندارد او برای هر کسی انجام می دهد، برای یهودی انجام می دهد، برای مسیحی انجام می دهد، برای ظالم انجام می دهد. خانه ای می سازد و پولش را می گیرد. یک تشکیلات معینی هست پول گرفته می شود، داده می شود، ربطی به ظالم ندارد. همین طور که مرحوم شیخ بعد هم مرحوم آقای خویی، شیخ هم فرموده ظاهراً دلیل بر حرمتش نداریم. انصافاً با این روایات نمی شود

اثبات کرد. انصافش. حق با این دو بزرگوار است. آن حرمت دلیلی برایش نیست. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين